

خیانت رژیم‌های عربی مکمل توطئه آمریکایی-انگلیسی بالفور

توطئه‌های آمریکا و انگلیس بعلاوه خفت و همراهی برخی رژیم‌های وابسته عربی ننگی را رقم زد که باعث فجایعی ۷۰ ساله بر ضد امت اسلام شد.

به گزارش آران نیوز: با ورود به صدمین سالگشت امضای معاهده بالفور و لزوم بررسی دقیق و موشکافانه این تحول تاریخی، خبرگزاری تسنیم در نظر دارد نگاهی فراگیر و جامع به تحولات مربوط به این اتفاق مهم و عناصر بازیگر و تاثیرگذار در این عرصه بیندازد.

اعلامیه بالفور همان بیانیه معروفی است که دولت بریتانیا در سال 1917 صادر کرد و در آن با آرمان های یهودی، درباره ایجاد یک میهن ملی برای یهودیان در فلسطین، اعلام همبستگی کرد. در زمان صدور اعلامیه، تعداد یهودیان فلسطین بیش از 5% از کل جمعیت آن نبود. اعلامیه شکل نامه‌ای به خود گرفت که لرد بالفور در 2 نوامبر 1917 به لرد ادموند دو روچیلد، یکی از رهبران آن زمان جنبش صهیونیسم، فرستاد.

تفکرات ضد و نقیض جیمز بالفور در مورد صهیونیسم

جیمز بالفور یک صهیونیست غربی بریتانیایی بود که گاه از پوشش ها و تعالیم مسیحی استفاده می کرد، گاه از زمینه ها و تبلیغات سکولاریستی (نژادی و امپریالیستی) و گاهی هم همه این تعالیم را به هم می آمیخت. بالفور در کودکی تحت تعلیمات دینی مادرش بود و از تعالیم عهد عتیق نیز، خصوصاً با تفسیرهای ظاهری پروتستانی آن سیراب شد.

بالفور آمیزه بیزاری از بیگانگان و تحسین خود را در مقدمه‌ای که بر کتاب "تاریخ صهیونیسم" سوکولوف نوشت آشکار می کند. وی در آنجا با ایده مهاجرنشین بودایی یا مهاجرنشین مسیحی مخالفت می نماید؛ زیرا مسیحیت و بودیسم به اعتقاد او صرفاً دین هستند. اما ایده مهاجرنشین یهودی را می پذیرد. زیرا "نژاد و دین و وطن" یهودیان به یکدیگر پیوسته اند، چنان که وفاداری آنان به دین و نژادشان بسیار عمیق تر از آن وفاداری است که به کشور محل زندگی خود دارند. ویژگی افراد این ملت اندام وار فعالیت و تحرک است و از این روست که در جامعه به موفقیت شگفت انگیزی دست یافته اند.

از دیدگاه بالفور این ملت بیگانه و متخاصم، دینی دارد که نزد اکثریت غالب جامعه به صورت سنتی و نسل به نسل منفور بوده است. حضور این ملت در تمدن غرب به "سختی و بدبختی انجامید که دیرزمانی ماندگار شد" و از آنجا که این تمدن نه می تواند آنها را از خود براند و نه توان جذب و در برگرفتن آنها را دارد، آنان مسبب فجایعی هستند که انگلستان با آن دست به گریبان است.

بالفور اعلام کرد که وفاداری یهودیان به دولت و کشوری که در آن زندگی می کنند در مقایسه با وفاداری ای که به دین و نژاد خود دارند ضعیف است و این هم نتیجه روشی است که خود در زندگی دارند و هم پیامد انزوایی است که در جامعه دچار آن هستند؛ چنان که آنان فقط با افراد هم نژاد خود ازدواج می کنند. این اتهام متوجه یهودیان است که با جامعه خود همانند نمی شوند.

بالفور خود نزد وایزمن اعتراف کرد که با فرضیه های افراطی و ضد یهود "کازیموا واکنر" (دختر واکنر موسیقی دان) درباره یهودیان موافق است و آنها را می پذیرد، بنابر تمامی این دلایل است که بالفور اعتقاد داشت یهودیان هر قدر هم که وطن پرست و غرق در زندگی ملی باشند، وجودشان در هیچ کشوری به مصلحت آن کشور نیست. با تکیه بر این مقدمات بود که بالفور به قانون بیگانگان مصوب سال های 1903 تا 1905 روی آورد.

هدف این قانون محدود کردن ورود یهودیان یدیشی به انگلستان بود. این موضع وی باعث شد کنگره هفتم صهیونیسم در سال 1905 او را به باد انتقاد گیرد و اظهارات او را دشمنی آشکار با تمامی ملت یهود نامد. روزنامه های بریتانیا هم به او حمله ور شدند.

این وضعیت در نگاه نخست چنان تناقض آمیز می نماید که به شیذوفرنی نزدیک است، اما باید اعتراف کرد که افکار بازگشت طلبانه سکولاریستی بالفور نشان دهنده تمایل به خلاصی از شر یهودیان و در عین حال استفاده ابزاری از آنان برای خدمت به تمدن غرب بود. واقعیت این است که مفهوم استفاده ابزاری نوسان بالفور میان دوستی و دشمنی با یهودیان را تفسیر می کند. وی معتقد است که در دوستی یا دشمنی با یهود نتیجه یکی است و آن انتقال یهودیان به خارج از اروپا و استفاده از آنان برای خدمت به تمدن غرب است. بنابراین ملت یهود نمی تواند مشکل خود را در داخل مجموعه تمدنی غرب از طریق همانند شدن با جوامع غربی حل کنند؛ بلکه می تواند این مشکل را از طریق مجموعه استعماری غربی و از طریق تبدیل شدن به یک ماده مهاجر سودمند و سفیدپوست حل کند که در خارج از اروپا اسکان داده می شود، عملاً هنگامی توجه بالفور به مسأله یهود عمیق تر شد که هرتزل مذاکره با جوزف چمبرلین، وزیر مستعمرات، و "لانشدون"، وزیر خارجه، را آغاز کرد.

این مذاکرات درباره اسکان یهودیان در شبه جزیره سینا و به منظور انتقال سرریز جمعیت یهودی از انگلستان و به کارگیری آن در خدمت امپراتوری بود. در این چارچوب، چمبرلین (که وزیر کابینه بالفور بود) پیشنهاد اسکان یهودیان در یکی از مستعمرات انگلیس را ارائه داد. این پیشنهاد به طرح آفریقای شرقی معروف شد.

در سال 1905، بالفور در منچستر با حیم وایزمن دیدار کرد و شیفته وی شد، اما تفکرات صهیونیستی خود را در دوران جنگ تا

حد زیادی به فراموشی سپرد. سپس یک بار دیگر در سال 1915 با او ملاقات کرد و اهداف صهیونیسم را با او مورد بحث و بررسی قرار داد (پس از آن که این اهداف در سال 1914 در کابینه بریتانیا به بحث گذارده شده بود). وقتی در سال 1916 بالفور در کابینه لوید جرج وزیر خارجه شد، همان تلاش و توجهی را که قبلاً نسبت به صهیونیسم داشت، از سر گرفت؛ زیرا از سوی در نقشه های بریتانیا، فلسطین بیش از پیش اهمیت یافته بود و از سوی دیگر فضای انقلابی حاکم بر اروپا و خاورمیانه عربی در حال اوج گیری بود.

بالفور در سال 1917 در چارچوب تلاش های انگلستان به ایالات متحده رفت و آن کشور را تشویق کرد که در جبهه متفقین وارد جنگ شود. وی با رهبر صهیونیست آمریکایی "لوئیس براندیز" هم دیدار کرد. در نوامبر همان سال بالفور به نمایندگی از دولت انگلیس اعلامیه یا وعده معروف خود را صادر کرد. باز هم در همان سال بالفور با دخالت دولت روسیه برای برچیدن محدودیت های مربوط به اعطای حقوق مدنی به یهودیان مخالفت کرد.

پس از آن، بالفور تا چند سال به حمایت خود از صهیونیسم ادامه داد و در ژوئن سال 1922 با سخنرانی در مجلس لردها، بریتانیا را تشویق کرد که قیمومیت خود بر فلسطین را تحمیل کند. بالفور خود پیش نویس قطعنامه جامعه ملل درباره قیمومیت را تهیه کرد. وی همچنین در سال 1925 در مراسم افتتاح دانشگاه عبری شرکت کرد.

بالفور تصویری را که از آینده فلسطین داشت در یکی از خاطرات خود چنین توضیح می دهد: صهیونیسم، خواه بر حق باشد و خواه بر باطل، خیرخواه و نیکوکار باشد یا بدذات و شرور، در هر حال ریشه های عمیقی در "تعالیم گذشته، نیازهای کنونی و آرمان های آینده" (غربی) دارد و از این رو "اهمیت آن از تمایلات و آمال هفت صد هزار عرب ساکن این سرزمین بیشتر است". بالفور در یادداشت دیگری تأکید می کند که متفقین ابداً قصد مشورت با ساکنان عرب فلسطین را ندارند.

در اسرائیل یک مزرعه اشتراکی به نام "بلفوریا" وجود دارد که مهاجرانی از ایالات متحده آن را برپا کرده اند. در قدس و تل آویو هم خیابان هایی به نام وی هست. بسیاری از یهودیان نام بالفور را، با این که یک اسم عبری یا یهودی نیست، بر فرزندان خود می نهند.

معاهده بالفور و خیانت رژیم های عربی مکمل موجودیت رژیم صهیونیستی

به این ترتیب می توان گفت رژیم صهیونیستی در نتیجه تطابق منافع جنبش صهیونیسم با منافع دولت های استعماری تشکیل شد که به دنبال طمع ورزی های خود در منطقه خاورمیانه بودند. البته در این میان نمی توان نقش خفت و خیانت برخی رژیم های رسمی عربی را نادیده گرفت. شکی نیست که قیمومیت انگلیس بر فلسطین تمام تلاش خود را برای اجرای معاهده بالفور به کار بست، ولی عدم جدیت سازمان ها و رژیم های عربی و اسلامی در آن زمان و فرصت برخی از رژیم های مزدور انگلیس، باعث شد جنبش صهیونیسم بتواند بر تمام فلسطین مسلط شود. خفت و توطئه های برخی رژیم های عربی در قبال آرمان فلسطین نه تنها بعد از معاهده بالفور دنبال شد، بلکه حتی پس از سال 1948 و اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی نیز ادامه پیدا کرد. این توطئه بر ضد آرمان فلسطین طی یک دهه اخیر به اوج خود رسیده است.

معاهده بالفور به تنهایی و بدون وجود خیانت برخی رژیم های عربی نمی توانست باعث پیدایش رژیم صهیونیستی شود، قبل و پس از سال 1917 مجموعه ای از توافق نامه ها و تفاهم های مرتبط با این معاهده بین قدرت های استعماری با رژیم های عربی به وقوع پیوست که باعث حلول مصیبت عظمای صهیونیست ها بر سر مردم فلسطین شد.

ارتباط معاهده بالفور با توافق سایکس پیکو: تحولات مربوط به معاهده بالفور را نمی توان از توافق سایکس پیکو که در سال 1916 به امضا رسید، مجزا دانست. این توافق نامه کشورهای عربی را که در آن زمان تحت سلطه امپراتوری عثمانی قرار داشتند، بین فرانسه و انگلیس تقسیم کرد و رژیم های سیاسی ضعیفی را برای برخی خاندان های وابسته عربی ایجاد کرد که بتوانند منافع غربی را در منطقه تأمین کنند. تاریخ نگاران در این باره تقریباً اتفاق نظر دارند که فلسطین برای امپراتوری بریتانیا بسیار مهم بود و این امپراتوری قرارداد سایکس - پیکو را برای تعیین چگونگی تقسیم دولت عثمانی منعقد کرد. سایکس اصل تقسیم دولت عثمانی را قبول داشت؛ ولی با آن بخش از قرارداد که فلسطین را بین المللی می کرد، مخالف بود. زیرا این کار تسلط بریتانیا بر آن را نفی می کرد و حتی به معنای تسلط فرانسه بود و باعث می شد بریتانیا موقعیت استراتژیک خود را در خاورمیانه کاملاً از دست بدهد.

به این ترتیب با تجزیه امت اسلام در نتیجه توافق سایکس پیکو، علاوه بر روی کار آمدن رژیم های وابسته عربی، حتی مشغولیت ها و نگرانی های افکار عمومی امت اسلام نیز تجزیه شد، به گونه ای که فلسطینی ها تقابل با رژیم صهیونیستی را اولین مشکل خود ارزیابی می کنند، اما مثلاً سوری ها مبارزه با طمع ورزی های فرانسه در کشور خود را جزء اولویت های اصلی خود قرار داده بودند یا عراقی ها روند انقلاب بر ضد انگلیس ها را مطرح می کردند.

معاهده بالفور و مذاکرات شریف حسین با مک ماهون: در سال 1915 مذاکراتی بین شریف حسین والی وقت مکه و فرمانده انقلاب عربی با ترک ها از یک سو و مک ماهون انگلیسی از سوی دیگر انجام شد. در مرحله اول انقلاب شریف حسین مطالبات جنبش قومی عربی را در نامه ای برای مک ماهون تشریح کرد. مک ماهون متعهد شد که در صورت استتنا قرار دادن فلسطین، انگلیس با استقلال عرب ها موافقت کند، ادعای انگلیسی ها در این زمان این بود که این منطقه را نمی توان منطقه ای کاملاً عربی توصیف کرد.

طمع شریف حسین برای گرفتن استقلال مناطق عربی باعث شد بر ضد موضوع فلسطین با انگلیسی ها وارد مذاکره شود و همین موضوع به دستاویزی تبدیل شد که انگلیسی ها در آینده برای مداخله در فلسطین و قرار دادن آن تحت سلطه

صهیونیست ها موافقت کردند.

معاهده بالفور و توافق فیصل وایزمن: ملک فیصل والی وقت مکه در سال 1919 و در زمان حضور خود در پاریس با میانجیگری انگلیس با حاییم وایزمن صهیونیست دیدار کرد. چیزی که از نتایج این نشست مشخص شده است، این است که، ملک فیصل در این دیدار تعهد کرد که همکاری های خود با جنبش صهیونیسم را بیشتر کرده و زمینه های مهاجرت یهودیان به فلسطین اشغالی را باز کند. وی همچنین در این دیدار معاهده بالفور را به رسمیت شناخت. چرچیل وزیر مستعمرات انگلیس در سال 1922 اعلام کرد که فلسطین از تعهدات دولت انگلیس در قبال عرب ها مبنی بر استقلال آنها مستثنی است و این موضوع مورد توافق انگلیس با شخصیت های عربی قرار گرفته است. با طرح این مسائل ملک فیصل سعی کرد توطئه چینی خود بر ضد آرمان فلسطین را مرتبط با حالت های روانی خود در زندگی تنها در و محاصره در اروپا بداند و مدعی شود که از سوی انگلیس تحت فشار قرار گرفته و فریب خورده است.

با وجود توطئه چینی و خفت های عربی، جنبش جهانی صهیونیسم اما بهترین عملکرد را برای تحقق آرمان های خود در تشکیل دولت اسرائیل داشت. شهرک سازی در فلسطین و مهاجرت به سرزمین های اشغالی و خرید املاک فلسطینی ها حتی قبل از امضای معاهده بالفور آغاز شده بود. آنها برخی مؤسسات کارگری یهودی را در فلسطین اشغالی برپا کردند و حتی دانشگاهی ویژه برای خود تأسیس کردند. آنها گروهک های شبه نظامی برای حمایت از صهیونیست ها تأسیس کرده و عملیات تروریستی بر ضد فلسطینی ها و حتی ارتش انگلیس را در دستور کار قرار دادند. تلاش های نظامی صهیونیست ها در جنگ سال 1948 به اندازه ای بود که تعداد صهیونیست های مسلح برای مبارزه با فلسطینی ها از مجموع نیروهای هفت کشور عربی که برای کمک به فلسطینی ها عازم این کشور شده بودند، بیشتر بود.

مقاومت در تمامی مراحل حاضر است

طبق پیگیری مسائل مربوط به تحولات منطقه و زمان اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی یا روز نکبت نشان می دهد که صاحبان اصلی فلسطین و آزادمردان امت اسلامی هرگز از مقاومت در برابر اشغالگران با راهکارهای مختلف دست برنداشتند. آنها هرگز آرمان اصلی خود یعنی فلسطین اشغالی را فراموش نکرده و نیروهای مقاومت را در روستاها و شهرهای فلسطینی و سایر کشورهای منطقه از جمله لبنان تأسیس کردند. نمونه این تلاش ها را می توان در آغاز انتفاضه سنگ در فلسطین در سال 1987 و انتفاضه دوم فلسطین در سال 1999 و انتفاضه جدید این کشور در سال گذشته دانست.

نیروهای مقاومت مردمی از دهه 80 قرن گذشته میلادی مجموعه ای از شکست ها را به رژیم صهیونیستی وارد کردند، همان رژیمی که شش کشور عربی در شکست دادن آن ناکام بودند و نتوانستند مطالبات خود را از آن پس بگیرند و برخی از آنها مجبور به امضای معاهده سازش با آن شدند. اوج تحقق پیروزی ها بر رژیم صهیونیستی در سال 2000 و هم زمان با عقب نشینی خفت بار دشمن اسرائیلی از بیشتر اراضی اشغالی لبنان در جنوب و بقاع غربی آغاز شد ، به این ترتیب مرحله جدیدی از حیات مقاومت شکل گرفت که در جریان آن توانمندی های مقاومت لبنان و فلسطین افزایش پیدا کرد. تاریخ پیروزی های مقاومت در جولای و آگوست سال 2006 بار دیگر از سوی مقاومت اسلامی لبنان تکرار شد و در ادامه به شکست صهیونیست ها در تقابل با مقاومت فلسطین طی جنگ های سال 2008 و 2012 و 2014 رسید.

توانمندی های مقاومت باعث شده اسرائیل بیش از هر زمان دیگر خود را در برابر این رویکرد مردمی ناتوان ببیند ، استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا و کشورهای غربی به علاوه رژیم صهیونیستی سعی کردند ریشه هاو خاستگاه های امت اسلام را هدف قرار دهند و مقدمه فروپاشی و تجزیه آن از طریق راهکارهای مختلف را رقم بزنند. آنها پروژه هایی نظیر خاورمیانه جدید ، هرج و مرج خلاق ، جنگ تمدن ها و ایجاد چهره تروریستی از اسلام نظیر القاعده، داعش و جبهه النصره را در دستور کار خود قرار دادند.

تمامی این تلاش ها برای باقی نگه داشتن غده سرطانی رژیم صهیونیستی در جسم امت اسلامی دنبال می شود، اما هر اندازه که این تلاش ها بیشتر می شود، غرب به این نتیجه قطعی می رسد که بقای این مهمان ناخوانده غیر ممکن است و منطقه به هیچ وجه این موضوع را نخواهد پذیرفت.

تسنیم